

## جنگ و تحریم گسترده به مثابه دو استراتژی متفاوت یا دوجه یک استراتژی؟

تقی روزبه

در قیاس با زمان حمله به عراق و افغانستان، کسانی که از آن دفاع می کردند و "دموکراسی" را هم چون کالای وارداتی در کوله پشتی سربازان جستجوی کردند و محصول زایمان دردناک جنگ می پنداشتند، امروزه بجای دفاع مستقیم به دفاع غیرمستقیم و شرمگینانه از آن پرداخته اند. آنها در دفاع از تحریم های گسترده و فراگیر (که تروخشک را باهم می سوزاند و رژیم مردم را یکجا هدف می گیرد)، تقلیل علت جنگ صرفا سیاست ها و مواضع یک طرف منازعه، و بالأخره نادیده گرفتن پیوند های آشکار تحریم با جنگ و نقش بستر ساز آن سنگر گرفته اند. آنها در ظاهر و بر حسب تعارف می گویند جنگ گزینه خوبی نیست، اما گویا سیاست گرسنگی دادن مردم ایران (باچه هدفی؟) گزینه ای قابل دفاع است. و حال آنکه همه میدانند که بین مردم ایران و آمریکا و یا اروپا جنگی وجود ندارد و حکومت اسلامی مردم ایران را نمایندگی نمی کند و چه بسا آنها را گروگان گرفته است. همانطور که یکی از فعالین تظاهرات ضدجنگ اخیرا بیان داشته است مردم ایران بین دوشر گرفتار شده اند.

جنگ دارای دو طرف برای تأمین سلطه و منافع و با اهداف ویژه خود است، باتوسل به بالاترین سطح خشونت و وحشی گری. و برای مقابله با آن باید هر دوسوی آن افشاء و محکوم شود. یکی از دلایل رایج وادادگان به نغمه های شوم جنگی توسط کسانی که به قدرتهای بزرگ برای خروج از بحران کنونی و احیانا عروج دارودسته خود به سپهر قدرت دخیل بسته اند، این است که در مقام سخن می گویند، بله! جنگ بد است و بدترین راه حل، اما فقط به محکوم کردن یک طرف دعوا بسنده می کنند که چیزی جز پس زدن با دست و کشیدن با پا نیست. در حالی که اگر کسی ریگی به کفشش نباشد و برآستی خواهان عدم وقوع جنگ به عنوان اوج فاجعه و خشونت باشد، باید هر سویه ای را که هیزم بیار آن است (و بخود آرایش جنگی می دهد) و یا دستاویزها و زمینه های لازم برای آن را فراهم می کند محکوم نماید. محکوم کردن جنگ قبل از هر چیز نیازمند محکوم کردن آن نوع سیاست های توسعه طلبانه ای است عناصر جنگ را در بطن خویش می پروراند. بیانیه 185 نفری در مورد جنگ، اکثر شرکت کنندگان در کنفرانس استکهلم بدعوت مؤسسه اولاف پالمه (نظیر شریعتمداری، سازگارا و فریدون احمدی و شهریار آهی و مهران براتی و امثالهم) که باهدف نانوشته آلترناتیوسازی جمعشان کرده اند، اکثر مفسران بی بی سی و یا صدای آمریکا عمدتا در دفاع شرمگینانه از گزینه جنگ، جملگی از مدافعان این نوع یک جانبه گری در علت یابی از عوامل جنگ هستند. آنها را باجنبش ضدجنگ و ضد استبدادی کاری نیست. چراکه تمامی ذهن و فکرشان متوجه قدرتهای بزرگ و اربابان جهان و جلب توجه آنها نسبت به خود و دارودسته خود است. برای آنها "ابر قدرت افکار عمومی" و بسیج آن برای ممانعت از گزینه جنگ محلی از اعراب ندارد. بازی آنها علیرغم برخی وراجی های لفظی ایشان، صرفا در بساط قدرتهای بزرگ صورت می گیرد.

ظاهرا اکنون دیگر کوبیدن بر طبل جنگ توسط مقامات قدرتهای بزرگ غربی و دلدادگان آنها به امری عادی و روزمره تبدیل شده است و دیگر تمرکز غیر عادی و پیرسه زنی ناوگانهای جنگی آمریکا در اطراف آبهای منطقه جنگی توجهی بر نمی انگیزد. روزی نیست که در رسانه های جهانی متعلق به این قدرتها اعم از مامداران سیاسی و یا فرماندهان نظامی و یا به نقل از مقامات اسرائیلی و یا از کانال رقابت و سبقت گیری کاندیداهای انتخاباتی آمریکا پیرامون تهدیدات نظامی و تشدید ابعاد تحریم و در این سواز سوی مقامات سیاسی و فرماندهان سپاهی سخنی گفته نشود. گوئی که تهدیدات نظامی و خط و نشان کشیدن به بخشی از روندها و ساز و کارهای کنونی جهان تبدیل شده است.

### وجه جهانی بحران ایران

بحرانی که اکنون حول جمهوری اسلامی (و کشور ایران) توسط بلوک دولتهای سرمایه داری غرب بیش از پیش کانونی می شود، دارای وجه جهانی و پی آمدهای منطقه ای و بین المللی مهمی است که بدون

در نظر گرفتن آن نمی توان ارزیابی درستی از پی آمدهای آن و اهمیت مبارزات ضدجنگ داشت. در این جا نگاهی داریم به مهمترین رؤس آن :

الف- در استراتژی جدید دفاعی دولت آمریکا که به تازگی اعلام شده است چین و اقیانوس آرام و ایران (و خاورمیانه) مهمترین اهداف استراتژیکی آمریکا برای دهه آینده قلمداد شده اند. رشد چین به مثابه ابرقدرتی که موقعیت برتری شگنده آمریکا را تهدید می کند و ضرورت مهار آن بویژه در عرصه های نظامی و تأمین برتری نظامی بر آن، و نیز کنترل موقعیت ممتاز خاورمیانه و در این میان بویژه ایران و اسرائیل، این منطقه را رسماً به اولویت نخست استراتژی آمریکا تبدیل کرده است. او باما در سخنانی امنیت اسرائیل را مهمترین اولویت پس از امنیت آمریکا عنوان کرده است. بر اساس همین سند دفاعی، منطقه فوق از شمول کاهش صدها میلیارد دلاری بودجه دفاعی آمریکا در طی یک دهه استثنای شده و اروپا دیگر هم چون دوره جنگ سرد اولویت نخست دولت آمریکا را تشکیل نمی دهد. ارسال ناوگانهای جنگی آمریکا به این منطقه و بویژه به دریای عمان و خلیج فارس انعکاسی از همین اولویت استراتژیک است. استفاده مجدد از حق و تو توسط روسیه و چین در مورد سوریه نیز، حاکی از اهمیت این منطقه برای بلوک شرقی جهان سرمایه داری و رقابت بین این دو بلوک در آن را به نمایش می گذارد. هم چنانکه اخطار روسیه مبنی بر اینکه حمله به ایران به منزله تهدید امنیت روسیه محسوب می شود بیان دیگری از آن است. وقتی که آمریکا اعلام می کند تأمین امنیت تنگه هرمز و باز بودن آن خط قرمز آمریکاست و برای نشان دادن عزم خویش این تهدیدات زبانی را با آرایش جنگی خود و متحدینش همراه می کند، جملگی بیانگر در هم تنیدگی سیاست تحریم و جنگ هستند. در اینجا بحث مجرد در بیان رابطه تحریم و جنگ بطور کلی نیست، بلکه سخن از آن چنان تحریمی است که هدفش در هم شکستن توان اقتصادی حریف خود است (که در ماهیت خود یک هدف جنگی است) و بدون همراهی ناوگان جنگی قابل تحقق نیست. نباید فراموش کرد که بیان این گونه خط و نشان های مقامات جنگی در زمانی صورت می گیرد که قدرتهای بزرگ غربی در حال تدارک یک نقشه کامل تحریم گسترده و از جمله محاصره دریائی و کنترل رفت و آمدهای دریائی برای اجرای مطمئن تحریم ها یعنی جلوگیری از صدور نفت ایران و کنترل ورود کالاها به آن است. معنای عملی و دیکه شده این سیاست آن است که تنگه هرمز باید برای حمل نفت و کالا به سوی جهان و کشورهای منطقه باز باشد، اما در همان حال برای رقیب وی بسته و تحت کنترل باشد. تهدید متقابل جمهوری اسلامی- صرف نظر از اینکه تا چه حد قادر به انجام آن است یا نه- مبنی بر اینکه تنگه هرمز باید به روی همه طرف ها باز باشد و یا آنکه اگر نفت ما صادر نشود برای همه طرف ها بسته خواهد شد روی دیگر سکه بحران است. آیا اپوزیسیون رادیکال و مستقل که خود در تلاش سرنگونی رژیم است، از در هم شکستن حریف قدر خود بدست حریف قدر دیگر نگران است، یا آنکه باید از آن به عنوان فرصتی برای پیشروی خود سودجوید؟ بدیهی است که هر جریان و جنبشی در هر وضعیتی که قرار گیرد (که به انتخاب او نیست) از هر فرصتی که در راستا و خدمت اهداف رهائی بخشش باشد بطور طبیعی سودمی جوید. اما در مقام انتخاب گزینه ها، هر نیروئی باید روشن کند که اولاً وضعیت جنگی و سرشار از خشونت بر آمده از جدال دنیوی ارتجاعی با هدف ها و شیوه های ارتجاعی، سیاست تحریم و گرسنگی دادن به مردم و کودکان و کارگران و زحمتکشانش در راستای اهداف رهائی اوست یا نه؟ (پاسخ این سؤال برای مدعیان آزادی و رهائی روشن است) و ثانیاً در برابر ممانعت از آن چه می کند؟ آیا بابازی در زمین دو قطب ارتجاعی آب به آسیاب جنگ و تحریم می ریزد یا آنکه با تمامی توان به تبلیغ و ترویج و سازمان یابی علیه آن در مقیاس کشوری و جهانی مبادرت می ورزد؟

### ب- یک جانبه گرائی و بحران ایران

دولت آمریکا برای اعمال فشار بیشتر به دولت ایران (و البته همزمان به مردم ایران) و ضمانت اجرای آنها، تداوم رابطه اقتصادی دوجانبه و گسترده خود با شرکت ها و نیز سایر دولت ها را مشروط به اجرای تصمیمات و خط قرمزهای این کشور در مورد ایران کرده است (نباید فراموش کنیم که مبادلات چین و آمریکا و یا آمریکا و اروپا هر کدام با اندکی تفاوت کمابیش نزدیک نیم تریلیون دلار است). این تصمیم که خارج از چهارچوب سازمان ملل هم تصویب شده است چیزی جز اعمال سیاست یک جانبه گرائی- سیاست یا با ایران یا باما- در فرم جدید نیست (که البته با ادعای بازار آزاد لیبرالها نیز مغایرت دارد). گوئی میراث نئوکانها بار دیگر جان گرفته و به شیوه ای دیگر و در شرایط نوینی بکار گرفته می

شود. گوا اینکه فشار لبه تیز آن بیشتر بر بخش اردوی شرق سرمایه داری و رقبای تازه نفس است تا بر بخش غربی آن.

ج- هدف بوش پس از فروپاشی بلوک شرق برقراری نظم نوینی در جهان و بویژه در منطقه خاورمیانه بر اساس محوریت تک ابر قدرتی و یک تازی منافع امپراطوری آمریکا نباشد بود که در باتلاق مخالفت های جهانی و از جمله اروپائیان و نیز مقاومت های پرهزینه و رسواکننده در مناطق جنگی از نفس افتاد بدون آنکه بطور کامل از دستور کار خارج شود. البته این دستور العمل سرمایه و منافع سرمایه داری آمریکا بود که دیروز به بوش دیکته می شد و اکنون به شکلی دیگر بر او با ما. بنابراین سیاستی فراتر از این یا آن رئیس جمهور و این یا آن حزب است. آنچه که در گذشته مناقشه برانگیز شد، از جمله نحوه پیشبرد این دستور کار و بویژه بی توجهی به جلب مشارکت و رضایت دول اروپائی و دور زدن آشکار و ذمخت نهادهای قانونی و فراملی سرمایه جهانی (مثل سازمان ملل و ...) بود. ولی هنر او با ما و حزب متبوعش آن بوده که توانسته است این پروژه را با مشارکت امپریالیسم پر اشتهای و تازه نفس اتحادیه اروپا، زدن مهر مشروعیت نهادهای فراملیتی هم چون سازمان ملل و آژانس هسته ای و ... و صدور قطعنامه ها توسط به جریان بیاندا زده در نمونه اخیر قطعنامه اتحادیه عرب برای مداخله در سوریه و یا در مورد حمله به لیبی توسط سازمان ملل و کشورهای اتحادیه آفریقا شاهد بکارگیری همین تاکتیک بودیم. در مورد ایران هم تأکید اصلی او با ما بر ایجاد و حفظ باصطلاح اجماع جهانی علیه آن است. بی شک در پشت این نوع قطعنامه ها کشمکش وسیعی پیرامون منافع اخص این یا آن بلوک سرمایه داری و بطور مشخص تأمین برتری منافع سرمایه داری و سرکردگی آمریکا و بلوک غرب بر سایر بلوک ها، و در ورای آنها هدف کنترل یک جانبه منابع و ثروتها و استثمار مردم جهان نهفته است.

د- در کنار تعدیل رویکرد یک جانبه گرائی و البته نه کنار گذاشتن آن توسط او با ما یک تغییر مهم نیز در نحوه بکارگیری نیروی نظامی بوجود آمده است که می توان آن را الگوی جدیدی دانست که در مورد لیبی بکار گرفته شد. بر اساس این مدل علاوه بر زدن مهر مشروعیت سازمان ملل از اعزام گسترده نیروی زمینی که موجب برانگیختن افکار عمومی و تلفات و هزینه های سنگین نظامی می شود، اجتناب کرده و بجای آن از اهرم های زیر استفاده فعال می شود: اهرم اقتصادی و سیاست تحریم، تلاش برای بهره برداری از نارضایتی عمومی از طریق رسانه های نیرومند و دارای برد وسیع، کوشش برای ایجاد شکاف در ارتش و نیروهای نظامی و ایجاد ترور و جنگ داخلی در مناطق مستعد، ایجاد مناطق آزاد و منطقه پرواز ممنوع و حمایت فعال هوائی و دریائی و لجستیکی از آن و نیز تسلیح مخالفین و آموزش شورشیان، تأمین پشتیبانی سیاسی جهانی بویژه توسط نهادهای جهانی تحت کنترل این قدرتها، و بالاخره تلاش برای شکل دادن به یک اپوزیسیون همسو و وابسته بخود در مناطق آزاد شده و یا در خارج کشور تحت عناوین پر زرق و برقی هم چون اتحاد برای دموکراسی و کنگره ملی و ائتلاف و یا گفتمان ملی و نظایر آن ورله کردن سیاست های مورد نظر خود از زبان طوطیان دست پرورده. و البته به بازی گرفتن اسلام گرایان میانه رو (الگوی ترکیه و نمونه هائی چون مصر و تونس...) نیز بخشی از این آلترناتیوسازی را تشکیل می دهد که توسل به آن گشایش مهمی در آلترناتیوسازی در کشور های اسلامی بشمار می رود. باین ترتیب استفاده از عنصر خشونت و جنگ در مناطقی که برای فراق کردن دولتهای نامطلوب ضروری تشخیص داده شود حرف نهائی را می زند. ظاهراً دیگر تاریخ مصرف ادعاهائی چون انقلاب مخملی و عدم خشونت و آموزه های مربوط به نافرمانی غیر خشونت آمیز نیز سپری شده و بار دیگر معلومی می شود که سرمایه برای تأمین سیطره خود، اگر لازم باشد، از هیچ خشونت و کشتار و گرسنگی دادنی رویگردان نیست. فرقی هم نمی کند که سرمایه از چه نوعش باشد، از نوع شرقی و غربی و یا اسلامی و عرفی اش! برای آنها جنگ بخشی از ساز و کار تأمین سلطه و فرار از بحران های کلافه کننده است.

ه- عناصر اصلی تغییرات در خاورمیانه را حل منازعه و بحران فلسطین و اسرائیل در راستای تقویت و تثبیت موقعیت اسرائیل و در راستای اهداف آمریکا، تثبیت موقعیت شکننده دولتهای وابسته بخود از طریق ایجاد رفرم و تقویت نظامی آنها، حذف دولت های باصطلاح یاغی و نامطمئن هم چون قذافی در لیبی و یا اسد در سوریه و حکومت اسلامی در ایران و انهدام یا تضعیف حزب اله و حماس، و ائتلاف با نوعی اسلام گرائی همساز با خود تشکیل میدهد. گرچه تبلیغات رسمی می کوشد که اسرائیل را در تصمیم

گیری ها مستقل از آمریکا نشان دهد ولی واقعیت آن است که اسرائیل چه به لحاظ توان انجام اقداماتی هم چون حمله به تأسیسات هسته ای و نظامی ایران و چه به لحاظ پی آمدهای گسترده و غیر قابل محاسبه اقدامی چون حمله به ایران و چه به لحاظ بسته بودن بند نافش به حمایت های هم جانبه اقتصادی و نظامی و تکنولوژیک آمریکا ، بدون چراغ سبز آمریکا قادر به انجام اقدامی چنین بزرگ و مخاطره آمیز و دارای عواقب فرامنطقه ای نیست و فراتر از این، قرائن کنونی نشان میدهد که آمریکا بی میل نیست که در دیپلماسی و تهدیدات خود از کارت تهدیدات اسرائیل سود به جوید.

هم چنین لازم است در نظر بگیریم که فشار های یک جانبه گرائی فقط متوجه چین و روسیه نمی شود بلکه به موازات آن شاهد تحركات دیپلماتیک مبنی بر اعمال فشار دولت آمریکا برای دیکته کردن سیاست هایش به ژاپن و کره جنوبی و هند و ترکیه و برزیل و... هستیم. رویکردی که نه فقط بیانگر تحمیل مواضع و منافع بخشی از سرمایه داری مسلط ولی روبا قول بلوک غرب با سرکردگی دولت آمریکا نسبت به بخش شرقی سرمایه جهانی است بلکه همزمان علیه سایر بلوک بندی های دیگر سرمایه داری نیز هست که مجموعاً موجب بروز مناقشاتی می شود که در بطن روند کنونی در حال تکوین است.

**میزان شکنندگی:** در شرایطی که شاهد تشدید رقابت بین بلوک های متفاوت سرمایه داری و تحمیل سیاست یک بلوک بر کل مناسبات جهانی هستیم، تبلیغات کرکننده ای توسط رسانه های بزرگ و دولتمردان اسرائیل و یا آمریکا و... با مبالغه و بزرگ نمائی در میزان تهدید هائی که می تواند از جانب کشوری ضعیف و بقدر کافی بحران زده مثل ایران (دولت ایران) متوجه نظم و صلح جهانی باشد صورت می گیرد. مشابه این گونه تبلیغات را در مورد صدام حسین و تهدیداتی که از سوی وی متوجه صلح جهانی است نیز به یاد داریم که با ادعاها و اطلاعات دروغین برای فریب افکار عمومی همراه بود. بهمین دلیل سیاست قرار دادن جهان و منطقه بر لبه پرتگاه جنگی و اعمال سیاست گرسنگی و ایجاد قحطی برای بزانو در آوردن حریف در نفس خود تنش زا بوده و اگر قرا بود در مقیاس دولتهای بزرگ بکار گرفته شود حاصلی جز جنگهای گسترده جهانی نداشت. سیاستی که بکارگیری موفقیت آمیز آن را به عنوان شیوه ای مطلوب برای قدرتهای بزرگ در رابطه با قدرتهای ضعیف تر تبدیل می کند. شیوه ای که به خاطر ماهیت ضد انسانی و ابعاد کشتاراش حقا باید جزو جنایات جنگی و از مصادیق مهم نقض دسته جمعی حقوق انسانی محسوب شود (در عراق زمان صدام صدها هزار کودک از این طریق محکوم به مرگ شدند). از همین رو، ارتکاب به چنین جنایاتی با مقاومت در حال گسترش افکار عمومی جهانیان و نیروهای مترقی و یا مدافع صلح جهانی همراه است. ضمن آن که بدلیل تضاد منافع با مقاومت بلوک شرق و یا سایر قطب های سرمایه و با شکاف درونی و مخالفت هائی در خود کشورهای بلوک مسلط مواجه است. حتی می توان گفت که اتحادیه کشورهای اروپا نیز بیش از همه تحت فشار دولت آمریکا و سپس یکه تازی دولتهای فرانسه و انگلیس و آلمان بر سایر دول آن است که بر طبل جنگ و تحریم و سیاست گرسنگی دادن به مردم ایران صحه می گذارند و این در حالی است که شماری از کشورهای اروپائی و از جمله یونان و اسپانیا و ایتالیا و... و حتی بخشهائی در خود آلمان و... تمایلی به آن ندارند. دلیل آن نیز برکسی پوشیده نیست: بازارهای نفتی و غیر نفتی ایران می تواند به دست رقبای آنها بیفتد، گرانی سوخت بر جرم بحران بدهی آنها بیافزاید و کالاهای صادراتی آنها بازارهای مناسبی را از دست بدهد.

اگر این شکنندگی را در کنار تجربه تلخ جنگ های عراق و افغانستان و یا حتی پاکستان و... و حساسیت افکار عمومی جهان و آمریکا نسبت به شروع جنگی تازه بگذاریم که آتش تهیه آن در کشاکش تحریم فراهم می شود (مثلاً در آمریکا مطابق نظرسنجی تازه تنها 17% موافق جنگ هستند) و نیز سابقه و تجربه جنبش های گسترده ضد جنگ بویژه در اروپا را در نظر بگیریم و اگر بحران فراگیر اقتصادی را که بویژه اتحادیه اروپا را در بر گرفته به آن اضافه کنیم، و بالأخره ظهور جنبش های تازه نفس ضد سرمایه داری نظیر میدان خورشید اسپانیا و یا جنبش اشغال وال استریت را در نظر بگیریم آنگاه روشن می شود که ما باز مینه های به مراتب نیرومندتری برای شکل گیری یک جنبش ضد جنگ مواجهیم. نباید نادیده گرفت که امروزه رابطه روشن تری بین جنگ و تشدید فلاکت و بیکاری و فقر در کشورهای متروپل در میان افکار عمومی برقرار شده است. بطور مشخص در فرانسه (مثلاً اخراج کارگران کارخانه پژو بدلیل قطع همکاری اش با ایران) و آلمان و ایتالیا وجود رابطه مستقیم بین تشدید بیکاری و کسری بودجه و تحریم و جنگ طلبی امری نیست که از دید مردم این کشورها و برخی رسانه های آن

پنهان باشد. درحالی که درخود آمریکا کمپانی های نفتی وکنسرن های نظامی بیشترین بهره را ازقیل جنگ و تحریم وفضای جنگی می برند درواقع این اروپا است، آنهم دربدترین وضعیت بحرانی خود، که بیشترین زیان ها را متحمل می شود. گرچه این را هم نباید فراموش کرد که توسل به جنگ وزور مستقیم درمقاطع بحرانی وتحت شرایط معینی به عنوان محرکی برای خروج ازبحران، وتأمین برتری و سرکرگدی بخشی از سرمایه بر بخش های دیگر ویافتن وتضمین بازارهای پرسود همواره بکارگرفته شده است که البته تنها با تقویت جنبش مقاومت وضدجنگ قابل مهار وکنترل است. جنبشی که نمی تواند منتظر وقوع فاجعه بشود، گویا که وظیفه اش تازه شروع می شود. برعکس این جنبش تنها می تواند بریسترنقد سیاست های کنونی که پرورنده جنگ از هر دوسو هم قدرتهای امپریالیستی وهم دولت های مستبد است وباشعارنه جنگ ونه دیکتاتوری به میدان بیاید. (بخش اول).

1390-11-20 09-02-2012

<http://www.taghi-roozbeh.blogspot.com/>